

گفتماني در مورد چالش در خوانشم

اميدوارم اين نوشته همان قدری که برای خود نویسنده آن عاری از منطق است، برای خواننده نیز نباشد. زیرا در درازای آن از دو مفکوره متناقضی که درست در قطب مقابل هم قرار دارند جانب داری بعمل آمده است. چند روز پیش که روز استقلال وطن و بناً روز تنبلی عمومی بود، در بستر خواب مشغول مطالعه قاموس زبان اردو بودم که کلمه "تهیکنا" (به معنی تپ تپ کردن طفل به منظور خواباندن او) نظرم را جلب کرد. چه فکر کردم که ممکن است کلمه (تپک کردن خاک) در زبان فارسی نیز از همین ریشه باشد. ازین قطار تفکر رفتم به این موضوع که آوردن کلمات خارجی در یک زبان چه رول و بالآخره با وجود مزایا و مضار آن، چه بلایی بسر ما آورده است.

برخلاف این ادعاء که زبان عربی، از لحاظ هزینه لغات، یکی از غنی ترین زبان های دنیا میباشد، زبان انگلیسی در واقع حائز اصلي این افتخار بوده زیرا تعداد لغات آن بالا تر از هشتصد هزار کلمات روزمره و بیشتر از دو نیم ملیون لغت (بشمول لغات و اصطلاحات علمی) میباشد. زبان فرانسوی که درین طبقه بندی در ردیف دوم قرار دارد، دارای سه صد هزار لغت میباشد (زبان عربی یک صد و چند هزار لغت دارد). افزون برآن، سالانه بیشتر از پانزده هزار لغت جدید (علمی، اقتصادی، سیاسی و غیره) نیز بر زبان انگلیسی علاوه میگردد. دلیل این وفور لغات در زبان انگلیسی اینست که از همان آغاز القای انگلیسی زبانان با دنیای خارج - که عمدتاً با درگیری های جنگ های صلیبی با مسلمانان آغاز گردید، این قوم با هر لغت خارجی که بر خورده است، سعی نموده تا آنرا حتی المقدور در زبان خود مدغم نماید. بصورت مثال در زبان انگلیسی لغات برنده، کمر بند، الماری، شیر و شکر، خاکی و غیره از زبان فارسی، کلمات تانک، تگ (و تگمار)، گورو و غیره از هندی و هزاران لغت دیگر از زبان های اروپایی و آسیایی وجود دارد. در حالیکه سرزمین های برتانیه و فرانسه هر دو برای مدت سه صد سال تحت استیلای اقوام شمال (نورماندها) بودند. ازین اسارت، امروز در زبان انگلیسی پانزده هزار لغت نورماندی وجود دارد و افتخار فرانسوی زبانان بر اینست که در زبان شان حتی یک لغت نورماند نیز سراغ شده نمی تواند. در واقع این افتخار کاذب فرانسویان به منزله افتخاریست که یکی از داشتن اسب اصیلی داشته باشد که از نسل عالی بوده ولی نه تیز میدود و نه بار میدهد. در پایان کار، همین غنای لغوی زبان انگلیسی به همدستی سیاست استعماری حکومت برتانیه، سبب گردیده تا این زبان امروز مروج ترین در دنیا و هم زبان تجارتي شناخته شود. در واقع زبان انگلیسی بر علاوه غنای لغوی، دارای غنی و کامل ترین تساورسها نیز میباشد. تساورس کتابیست مثل قاموس لغت ولی بر علاوه معانی هر لغت، کلمات مترادف آن (با فرق آنها) نیز ذکر گردیده است. در تساورسی که من دارم، برای کلمه "پرایلم" پنجاه و هشت کلمه مترادف درج میباشد (۱). این وفور کلمات مترادف، بالنوبه، باعث گردیده تا زبان انگلیسی از داشتن ادبیات بی نظیری نیز برخوردار باشد. در واقع از سال ۱۹۰۱ که آغاز اعطای جوایز نوبل در ادبیات جهانی بود، تا سال ۱۹۸۹ شاعران زبان انگلیسی حائز ۲۲ جایزه بوده و فرانسوی زبانان ۱۱ جایزه برده اند. این در حالی که خود سویدنی ها (که توزیع کننده جوایز نوبل استند) تنها سه جایزه گرفته اند و زبان فارسی هیچ نگرفته است. جای شکی نیست که وقتی دو کلتور به هم میرسند، خواهی نخواهی بر همه خواص همدیگر، از زبان تا رسوم و حتی ادیان و مذاهب مؤثر میشوند. مثلاً همان طوری که در کشور هند از اختلاط ادیان اسلام و هندو دین سکه بوجود آمده است، از میلانژ ادیان اسلام، یهود، مسیحیت و زردشتی در شرق میانه، اقل چهار دین دیگر ظهور نموده. حتی اگر اسلام مسلمانان راجستان هند را مطالعه کرده باشیم، دیده میشود که آنها با حفظ عقائد قدیم هندویی خود در پهلوی دین اسلام، تنها نام (رام) را به محمد (ص) تبدیل کرده اند.

اگر خواسته باشیم که همین واقعیت تاثیرات متقابل را بر روی زبان های خود ما در نظر بگیریم، می بینیم که در زبان فارسی از زبان پشتو هزاران لغت به شمول پلوغت، پرکنه، پتو، ادی (استخوان)، بچ، ترات، چمبه کش (یک نوع نان تندوری) و غیره وجود دارد و از زبان هندی و سانسکرت کلمات از قبیل بیر و بار، پیره دار، چالان، چاتی، برساتی، آرتی، چبوتره، چیراسی و غیره را سراغ داریم. زبان همسایه دیگر ما زبان ترکی می باشد که از آن لغات قره وانه، دیپچیک، آغا، خان، خانم، بیگم، شا آغاسی، چقمق، قاغوش، مقانز مه (میکانیزم)، قنداق، قشلاق، بیرق، چاق و غیره را به عاریت گرفته ایم. همین سه کلمه اخیر در زبان پشتو به شکل کچلاغ، بیرغ و چاغ عرض وجود نموده اند. معکوساً لغات فارسی الاصل در زبان پشتو خیلی ها بیشتر به مشاهده می رسد. مثال های آن آروغ، آزارول یا آزاریدل، از میشت (آزمایش)، تمانچه (تفنگچه) و غیره می باشد. به همین منوال از زبان عربی در پشتو الفاظ ماشوم

(معصوم) و تپوس (تفحص) را ميتوان مثال داد. در زبان فارسي حتي آثار زبان چيني و پرتگالي نيز وجود دارد. از قبيل چاي، سيميان (از كلمه چاومين) و ختا (مثلاً در "كلچه ختايي" که مراد آن از نام قديم خود کشور چین است). از زبان پرتگالي ها (که گویا "کاشف" هند بودند) کلمات (کرتي) و (کرته) که در اصل به معني کوتاه ميباشند، (مستري) از كلمه (مايسترو به معني استاد) و مارتول (به معني چکش)، پيسه (از واحد پولي "پيسو") بزبان فارسي راه يافته اند.

اين تاثير کلتوري تنها منحصر به استعاره خود لغات نبوده بلکه بعضاً در ساختار گرامر و قواعد دستور زبان نيز رونما ميگردد. در زبان فارسي يك نوع مصدري وجود دارد که آنرا مصدر جعلي ميگویند و آن عبارت از چسپاندن پساوندهاي مصدري (دن) و (تن) در اخير افعال خارجي ميباشد. مثلاً مصدر چلیدن و چلاندن از فعل (چلنا) بمعني (رفتن) از زبان هندي، طلبیدن، رقصیدن، فهمیدن، بلعیدن، قبولاندن از زبان عربي و از زبان ترکي قاپیدن (از قا پماق به معني ربودن)، چاپیدن (از چاپماق بمعني سوارکاري که از آن كلمه چاپ انداز نشأت نموده است) و تپانیدن (از تپماق) حاضراً به خاطره میآید. همین طالب صاحبان خود ما در سلطه کوتاه مدت خود توانستند که دو اصطلاح را در کشور ما رواج دهند. يکي "سمه ده" به معني درست است که در زبان سائر پشتون ها مروج نبود. ديگري "سر په خلاصول" به معني کسي را فهماندن که حتي در فارسي هم بعضي از ما مي گویند "بيا که سرت را خلاص کنم".

بعضاً اين نيز به مشاهده ميرسد که يك لغت از يك زبان بزبان ديگري رخنه نموده و بعد از تغيير شکل پس به زبان اولي بحيث يك لغت جديدي میآید. مثال خوب آن كلمه عربي (مخزن) است که در زبان انگليسي (مگازين) شده و بعداً بشکل (مغازه) پس بزبان ما آمده است. يا كلمه ستون که اصلاً از فارسي به عربي رفته و اسطوانه شده و همین لغت اخير در فارسي منحيث يك لغت جديد قبول شده است. كلمه (صليب) عربي نيز مأخوذ از لفظ فارسي (چليپا) بوده اما در فارسي منحيث لفظ جديدي قبول شده است.

از تأثير زبان عربي بر زبان هاي فارسي، پشتو، ترکي و اردو ميتوان کتاب ها نوشت ولي زبان فارسي نيز زبان عربي را از تاثيرات خود بي بهره نگذاشته است. در زبان عربي کلمات جلنار (گلنار)، ابريق (ابريز)، جاموس (گاو ميش) وغيره همه ريشه فارسي دارند. كلمه عربي (صندل) نيز از كلمه سانکرت (چندن) مأخوذ ميباشد که يك نوع درخت با چوب خوشبو مي باشد.

قاموس انگليسي به عربي (المورد) دو صد و نود و هفت لغت انگليسي را که ريشه عربي دارد، لست نموده (۲) و همین فرانسويان که به خلوص زبان خود اين قدر ميبانند، نيز بيشتر از ۴۰۰ لغت عربي الاصل در زبان خود مدغم نموده اند (۳). دانشمندان زبان شناسي ميگویند اين نوع استعاره (وام گيري) در واقع قرضه ايست که بر غناي مقروض مي افزايد ولي از وام دهنده چيزي کم نمیکند.

حال مي آئيم بر ميحث مخالف آنچه تا حالا گفته آمد: جهت سهولت کار، اگر ورود کلمات خارجي را در زبان فارسي به سه کتگوري تقسيم کنيم، کتگوري اول عبارت از کلماتي ميباشد که به نسبت قدامت، وقت دخول آنرا بزبان خود نميدانيم مثلاً کلمات از قبيل (چاي)، (سيميان) و (ختايي) از زبان چيني که در بالا گفتيم و يا لفظ تنباکو از زبانهاي غربي (از راه هند)، لنگر (از زبان فرانسوي) و غيره. دوم کلماتي که در زمان حيات پدران و اجداد ما (يعني در حدود يك قرن گذشته) بزبان فارسي يا پشتو رخنه نموده اند و امروز اکثر ما ملتفت بنياد خارجي آن نيستيم. از قبيل (بانك)، (تلفون)، (موتور) و هزاران نوع پرزجات موتر به استثناي يك چند نام محدود از قبيل ارابه، دروازه، چراغ، کماني، شيشه و غيره. کتگوري سوم کلماتي ميباشد که در طول عمر همین نسل فعلي بان سر دچار شده ايم. کمپيوتر با تمام ملحقات آن (پرنتز، سکرين، سکانر، موس، کي بورد و غيره)، دونر، راکت و کوردينه را ميتوان درين جمله نام برد که تعداد شان به هزاران ميرسد.

کار برد لغات خارجي علي الرغم وجود مترادف آنها در خود زبان ما خاصه افغانها نبوده بلکه امثال آنرا در زبان ايرانيان نيز يافته ميتوانيم. آنها در حالي که در زبان شان كلمه فارسي (گپ) وجود دارد، (حرف) يا (صحبت) ميگویند. (سامان) را (اثاثيه يا لوازم) و (سند) و (رسيد) را قبض ميگویند. پس اگر در بين ما کدام احساس ناسيوناليستيک به منظور جلوگیری از کار برد الفاظ بيگانه (آن هم الفاظي که از صد ها سال به اين سو در زبان ما مروج اند) وجود داشته باشد، خيلي بي مورد خواهد بود.

حالا جان سخن درين جاست که عده اي از ما که لهجه فارسي افغاني را زبان مستقلي از لهجه فارسي ايراني پنداشته و اولي را دري و دومي را فارسي ميگویند، ممکن ملتفت اين حقيقت نباشند که اين دو "زبان" بر علاوه اين که از

نظر زبان شناسي داري ريشه واحد هندو اروپايي ميباشند، از حيث الفبا (با تمام جزئيات و خصوصيت هاي آن)، گرامر، داشتن عين قاموس لغات و تلفظ صداها (با اندكي فرق) نیز يكي ميباشد. اين فرق اندكي كه گفتم، يكي در تلفظ حروف (واو) و (يا) ميباشد، و ديگر در تفويض لغات مختلف براي عين مطلب. مثلاً كلمه (رشقه) در دري معادل كلمه (يونجه) در فارسي ايراني بوده و ساجق را ايرانيان (سقر) ميگويند.

در قطب مخالف اين هموطنان ما عده ديگري وجود دارند كه ميخواهند همين فرق اندك را كه در کاربرد لغات با فارسي ايراني داريم، نيز از بين ببرند تا اگر خدا خواسته باشد، زبان ما جفت و قانقورتك با زبان ايراني شود. اگر تا حالا درين بحث توانسته باشم كه اين نكته را به كرسي بنشانم كه هيچ زباني در دنيا وجود ندارد كه عاري از لغات خارجي باشد، ديگر محلي براي مجادله به منظور تعويض لغات خارجي توسط لغات خود يك زبان محلي باقي نمي ماند. مخصوصاً كه اگر لغت اصلي يك زبان نا مأنوس باشد. مراد از اينست كه بعد از صد ها سال آشنائي با كلمه "مكتب" حالا اصرار بر کاربرد كلمه "ديبرستان" بسيار بي مورد است. ولو كه مكتب يك كلمه عربي ميباشد. شكر خدا كه اين مردم هم عصر سعدي نبودند كه در آن زمان هفتاد فيصد متن فارسي را لغات عربي تشكيل ميداد. اگر ني، زهره شان ترق مي ترقيد.

مثال هاي ديگر اين نوع لغات عبارت از كلمه مخصوص بجاي ويژه، عسکر بجاي قشون، قومندان بجاي فرمانده، ميدان طياره بجاي فرودگاه، طياره بجاي هوا پيما، آمار بجاي احصائيه، بوت بجاي كفش، گوشك تليفون بجاي گوشي تلفن، بستني بجاي شيريخ و هزاران جوره ديگر مي باشد.

بياد دارم كه تا يك دهه قبل، ما مردم وقتي "زخمي" مي شديم، ما را در "شفاخانه" "جا گزين" مي ساختند. ولي امروز نسل روي كار ما، وقتي (دور از جان و صد كوه سپاه در ميانه) "زخم بر ميدارند"، در "بيمارستان" "جاسازي" ميگردند. در زبان قديم ما يك شخص "در لين تلفون" مي بود و اكنون عين همان شخص "روي خط" تشريف داشته مي باشند. اصطلاح "گشت زني" كه درين اواخر جاي نشين كلمه "گزمه" شده است، هنوز جاي خود را در دكشنري هاي فارسي و دري باز نه نموده. حتي نطقان پشتو زبان نيز براي اينكه از اين كاروان تمدن پس نمانده باشند ميگويند "گران اوريدونكي پر ليكه باندي دي". اينها هم چنان بخود جرأت داده اند تا براي نو آوري "رسانه ها" در زبان فارسي نيز هم تاي پشتوي آنها كه "رسني" باشد اختراع نمايد. در قديم ها كه تنها راديو داشتيم، ما به "اعلانات تجارتي" گوش ميداديم. اما حالا كه الحمدلله تلويزيون هم داريم، جاي آنها "آگهي هاي بازرگاني" گرفته و چون فارسي زبانان با اين نو آوري خود، يك چال از پشتو زبانان پيش شدند، در تلويزيون پشتو هم اصطلاح ؛ وان، دوان و جوان باد كاروان تمدن و نو آوري بي لجام. "سوداگريزي خيرتياوي" سر بلند کرده است. غت (سوداگر) اگرچه در قاموس هاي لغات پشتو و فارسي وجود دارد، اما مورد استعمال چنداني ندارد. هيچ تاجر خود را سوداگر نمي گويد. ميگويد "تاجر يم". و اگر بي سواد تر باشد، ميگويد "تجار يم". يك نكته بسيار مهم ديگري كه نطقان راديو و تلويزيون هاي ما هيچ متوجه آن نمي شوند، اينست كه در رسانه هاي چاپي (كتاب، مجله، روزنامه و غيره) چون سر و كار ما با طبقات با سواد جامعه است، مي توانيم تا يك اندازه به خود اجازه لغت پراني بدهيم. اما اكثر بينندگان و سامعين راديو و تلويزيون را مردم عوام و بي سواد جامعه را تشكيل ميدهند و اين بيچارگان اصلاً معني "همراهي مان كنيد" و "برنامه ويژه" را نمي فهمند.

در دنياي ديگر وضع لغات جديد كار يك عدهاي از زبان شناسان است كه منحيث يك كميتة رسمي براي اين منظور وظيفه دارند. در كشور ما اين كار را يك عده از نطق صاحبان و نطقه صاحبان ما كه حتي فرق بين كلمات (است) و (هست) را نيز درك نه کرده اند، به عهده گرفته است. در حالي كه (است) به معني بودن و (هست) به معني موجود بودن ميباشد. آب در ليوان (ببخشيد گيلاس) هست، اما كم است. اما چون ايرانيان هر دو را (هست) تلفظ ميكنند، ما چنكي ملك استيم كه از ايشان تقليد كنيم؟

مخصوصاً كه امروز كلمات از قبيل "خوانش" و "گفتمان" شديداً مود روز گشته و من كور شوم اگر يكي آنها در قاموس هاي هفت گانه فارسي كه پاليدم، يافته باشم. كلمه "چالش" نيز كه ورد زبان دائمي همه نطقان ماست، به معني جنگ فزيكي (چنگوي) و جماع ميباشد نه به معني چلنج. اين شما و اين هم دكشنري. خلاصه و کوتاه سخن اين كه مرا اگر قسم ترقانك کرده و تکه تکه هم كنيد، حاضر نمي شوم كلمات ويژه، يونجه، آچار (به معني رنج)، كلافه، جاكش، يارو، كاپوت، قالپاق، زمين لرزه و امثالهم را بر زبان بياورم. شما اختيار والا استين. الله ياور

(۱) The New Oxford Tesauros of English. Oxford Univ. Press. Eition ۲۰۰۰ (P.۷۵۱)

المورد. تدوين منير البعلبكي. ناشر دار العلم والملايين، بيروت. چاپ هفدهم (۱۹۸۳) (۲) قاموس

(۳) Dictionaire Des Mots Francais D'origin Arab Editions du Seuil, ..